

آزمایش‌های لاتنی و دارلی در باب غفلت جمعی

آی آدم‌ها که در ساحل…



یکی از مشهورترین حوادث در تاریخ روانشناسی اجتماعی در سحرگاه ۱۳ مارس ۱۹۶۴ در شهر نیویورک روی داده است. زنی به نام «کیتی جنویس» در راه بازگشت از محل کار خود به منزل، مورد سوءقصد قرار گرفت و جان باخت. درناک‌ترین قسمت داستان اما موقعیتی بود که قتل در آن رخ داد؛ در اثر فریادهای کیتی که حدود ۳۰ دقیقه با قاتل درگیری داشته است تعداد زیادی از همسایگان متوجه این حادثه می‌شوند.ضارب ابتدا متواری می‌شود اما متواری می‌بیند کسی به کمک کیتی نمی‌آید به سرعت بازمی‌گردد و وی را به قتل می‌رساند. حدود ۳۸ نفر از پنجره ناظر صحنه بودند ولی هیچ کدام از آنها در این حادثه دخالت نکردند، به کمک کیتی نشتافتند و حتی به پلیس هم زنگ نزدند. شاید شما ی تفاوتی این افراد در قبال همنوع را عامل این انفعال بدانید اما روانشناسان اجتماعی به این موضوع عمیق‌تر تگرسیستاده بررسی‌های آنها نشان داد تنها بی تفاوتی نیست که مانع از دخالت تماشاگر در موارد اضطراری می‌شود. جدای آنکه عوامل بازدارنده واقع‌بینانه‌ای همچون خطر جانی

● «محمدرضا سرگلزایی- روانپزشک- iisspp@yahoo.com ● «عبدالله مروراید- A.Morvarid49@gmail.com ● «دینکگاه ۲

بی‌تفاوت باش

رفتار انسان‌ها به شدت تحت تاثیر «طرحواره‌هایی» است که آموخته‌اند. روانشناسان شناختی همچون آلبرت الیس و آئورن بک توصیه کرده‌اند برای تغییر دادن رفتار و احساس انسان‌ها باید طرحواره‌های آنها را بشناسیم.

به طرحواره‌های فرهنگی‌مان نظری ببیندازیم. ضرب‌المثل‌های زیر را مرور کنید:
«خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو!»
«آسه برو، آسه بیا، تا گربه شاخت نزنه!»
«سری که درد نمی‌کنه دستمال نمی‌بیندند!»
«مگه پیغمبری که غم امت بخوری؟!»
«زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد!»
«ما نه سر پیازیم، نه ته پیاز!»
«صلاح مملکت خویش خسروان دادند!»

آیا نمره چنین طرحواره‌هایی بی‌تفاوتی و شانه خالی کردن از مسوولیت‌های اجتماعی‌مان نیست؟ اگر قرار است جامعه متفاوتی داشته باشیم چارهای نداریم جز اینکه پایه‌ای‌ترین گزاره‌های فرهنگی‌مان را مورد نقد قرار دهیم و البته به خاطر داشته باشیم که اگر قرار است از نقد ویرتنی به نقد موثر برسیم ضروری است که خط قرمزها را نیز نقد کنیم.
چرا این گونه رفتار می‌کنیم
«زپگموند فروید» پایه‌گذار روانکاوی، رفتار بشری را عمدتاً ذاتی و غریزی می‌دانست و نتیجه می‌گرفت که انتخاب آگاهانه ما نقش اندکی در رفتارهایمان دارند. «جبرگرایی زستی» فرویدی ما را محدود و محصور در چارچوب الگوهای می‌داند که ژن‌های ما به ما منتقل کرده‌اند. نظریه فروید به سرعت مورد نقد قرار گرفت. «کارن هورنای» یکی از اولین شاگردان فروید، فروید را به «سوگیری نظری» متهم کرد و «مارگارت مید» در پژوهش‌های میدانی مردم‌شناسی نشان داد که بسیاری از رفتارهایی که فروید ذاتی گونه بشری می‌دانست همچون رفتار جنسی و خشونت بیش از آنکه محصول زن‌ها باشند محصول فرهنگ هستند. تحقیقات رفتارگرایان که «موج دوم روانشناسی» را



ساختند نیز نشان داد حیوانات و انسان‌ها توانایی شگرفی برای تغییر رفتار از طریق یادگیری دارند تا حدی که «اسکینر» روان را «یک دستگاه یادگیری» دانست. در واقع ژن‌ها، الگوهای رفتاری را در ما تعیین نمی‌کنند بلکه میزان توانایی یادگیری ما را تعیین می‌کنند. افرادی که هوش (IQ) بالاتر یا هوش هیجانی (EQ) بالاتری دارند در «تغییر رفتار بر اساس اقتضای محیط» توانمندترند. این افراد زودتر متوجه ضرورت تغییر رفتار می‌شوند و آسان‌تر الگوهای کارآمد جدید را جایگزین الگوهای ناکارآمد می‌کنند. با این تعاریف بی‌تفاوتی و فرار از مسوولیت در یک قوم و ملت نمی‌تواند ناشی از «آرایش ژنی» آنها باشد بلکه باید ریشه آن را در «طرحواره‌ها» جست‌وجو کنیم. رفتار انسان‌ها به شدت تحت تاثیر «طرحواره‌هایی» است که ...

سال پنجم ■ شماره ۱۰۹۵ ■ دوشنبه ۳ آبان ۱۳۸۹

روانشناسی خودمانی ۱۵



می‌کرد، نتایج، یافته‌های تحقیق مربوط به دود را تایید کرد. ۷۰ درصد آزمودنی‌هایی که تنها بودند به کمک زن آمدند، در حالی که فقط ۴۰ درصد از کسانی که در گروه‌های دو نفری بودند به کمک شتافتند. در این مورد نیز کسانی که دخالت نکرده بودند بعداً ادعا کردند مطمئن نبوده‌اند چه اتفاقی روی داده است و فکر کرده بودند هرچه بوده زیاد مهم نبوده است. (لاتنی و رودین سال ۱۹۶۹) این آزمایش‌ها حضور دیگران غفلت جمعی ایجاد کرده بود. هر یک از افراد با مشاهده آرامش دیگران به این نتیجه رسیده بود که وضع اضطراری‌ای در کار نیست و به این ترتیب موقعیت را برای عدم همیاری ساده کرده بود.

تماشاگران می‌توانند موقعیت‌ها را برای یکدیگر به عنوان موقعیت غیراضطراری ترسیم کنند. در یک آزمایش مشابه، حالت اضطراری متضمن خطر شخصی نبود. آزمودنی‌ها در اتاق آزمایش صدای افتادن یک آزمایشگر زن را شنیدند که در اتاق مجاور برای دسترسی به قفس‌ها از یک صندلی بالا رفته بود. زن آزمایشگر با صدای بلند و با حالتی درناک از آسیب‌دیدگی مچ پایش می‌نالید و از گیر افتادن پای خود زیر قفسه خبر می‌داد. ناله زن یک دقیقه ادامه پیدا می‌کرد. تمام ماجرا حدود دو دقیقه طول می‌کشید. تنها یک پرده اتاق کار آن زن را از اتاق آزمایش که آزمودنی‌ها در آن به تنهایی یا دو نفری نشسته بودند، جدا

● «عبدالله مروراید- A.Morvarid49@gmail.com ● «دینکگاه ۲

دخالت تماشاگر

موارد فوق در حوادث یا آزمایش‌هایی از این قبیل پدیده دیگری تحت عنوان «دخال مسوولیت» نیز وجود دارد یعنی هر تماشاگر ممکن است احساس کند یاری رساندن به فرد حادثه‌دیده منحصراً در مسوولیت وی نیست، زیرا دیگران نیز شاهد این صحنه هستند و هر تماشاگرایی ممکن است احساس کند دیگری باید کاری انجام دهد نه او.

ارونسون در کتاب روانشناسی اجتماعی خود از تجربه‌ای شخصی نام می‌برد که در اردویی رفتار «هم‌اردویی‌ها» با فردی که نیاز به کمک داشته متفاوت بوده و اکثر افراد اردو به کمک شتافته بودند. وی نتیجه‌گیری می‌کند که ممکن است در بین مردمی که علایق، شادی‌ها، سختی‌ها و شرایط محیطی یکسانی دارند، نوعی احساس «سرنوشت مشترک» با دوجانبه پدید آید؛ احساس دوجانبه‌ای که از احساس موجود در بین مردمی که صرفاً ساکنان یک کشور، یک منطقه یا یک شهر هستند، قوی‌تر است.

البته ارونسون بیان می‌کند چند عامل در کمک‌رسانی بیشتر دخالت دارند از جمله تعریف موقعیت به عنوان موقعیت اضطراری. عامل بعدی قبول مسوولیت برای مداخله است یعنی اینکه هر فرد به این قطعیت برسد که در قبال حادثه‌ای که در حال وقوع است مسوول است. عامل برآورد هزینه‌های مداخله و یاری‌رسانی نیز مهم است. طبیعی است در افرادی که نیاز به بقا و امنیت بالایی دارند احتمال مداخله با تصور به مخاطره افتادن خود فرد کاهش می‌یابد.

در پایان باید امیدوار باشیم اگر شاهد صحنه یاری‌خواهی بودیم با رد همه احتمالات مسوولیت‌گريزانه از جمله دروغین بودن صحنه، دوربین مخفی بودن، سندرم «به من چه!» که سندرم شایعی شده است و رد همه احتمالات مسوولیت‌گريز دیگر، اقدامی درخور بعد انسانی خود انجام دهیم.

● «محمدرضا سرگلزایی- روانپزشک- iisspp@yahoo.com ● «عبدالله مروراید- A.Morvarid49@gmail.com ● «دینکگاه ۲

اما واقعاً چرا باید ترویج موهومات هیچ حد و مرزی نداشت و همه اقشار جامعه را مورد تهدید قرار دهد؟ قطعاً یکی از دلایلش عدم فرهنگ‌سازی در این زمینه و کم‌کاری در آگاهی بخشیدن به اقشار جامعه برای تمیز دادن خرافه از دین و سره از ناسره است. لازم به ذکر است تعداد کتاب‌هایی که در زمینه دعانویسی به چاپ رسیده و به فروش می‌رسد نزدیک به ۱۶۰ عنوان است که می‌تواند نشان‌دهنده استقبال مردم از این پدیده باشد.

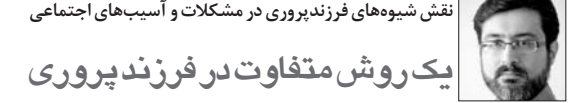


را می‌شناسم که هر روز روبه‌روی دانشگاهی بسیار معتبر، بساط خویش را پهن می‌کند و با چسباندن اعلامیه «طالع‌بینی ۵۰۰ تومان و دعانویسی با قیمت ویژه» به جذب مشتری می‌پردازد و تاسف‌بارتر اینکه برخی از دانشجویان همان دانشگاه نیز از مشتریان پروپاقرص دعانویس به حساب می‌آیند. استمداد چند جوان تحصیلکرده از دعانویسی که نه به دین خالص آگاهی دارد و نه به مشکلات جوانان، خبر از واقعیتی تلخ و ساری در زیر پوست شهر می‌دهد.»

اصطلاح رمال‌هایی که در کوچه و خیابان پرسه می‌زنند و با سوءاستفاده از احساسات مردم آنها به اصرار مراجعاتش می‌گرفت.
دکتر افشین لیدالهی روانپزشک می‌گوید: «اگر دعانویس، بخت‌گشایی و... را روش‌های مختلف درمانی به حساب آوریم، حداقل انتظاری که از دعانویسان می‌رود این است که در حیطه تخصصی خودشان فعالیت کنند و لااقل اقدام به تجویز دارو که حتی نام صحیح و دوز مصرفی آنها را نمی‌دانند، نکنند.»
ظاهراً رواج این مساله کم نیست که اگر کسی مجوز انجام کاری را نداشته باشد مورد ارزیابی و بازخواست قرار می‌گیرد اما اگر فرد بی‌مجوزی اقدام به همان کار کند چندان هم مورد ارزیابی و پیگیری قرار نمی‌گیرد. مثلاً کم پزشکی متخصص جراحی آنورکتال که هم‌روئید را با لیزر درمان می‌کند، هیچ‌گاه اقدام به عمل لیزیک چشم نمی‌کند ضمن اینکه اگر چنین کاری را کند همه معترض و پیگیری می‌شوند و اگر یک دعانویس اقدام به تجویز دارو آن هم به صورت دست و پا شکسته و کاملاً نادرس‌ت کسری باخبر هم نمی‌شود چه رسد به پیگیری و در این میان افرادی که به چنین کسانی مراجعه می‌کنند، خود تاوان آن را خواهند داد.

همچنین دکتر علی‌اصغر محبی روانپزشک می‌گوید: «دعانویسی و طالع‌بینی محصول حیجرت شدن خرافات است و دین‌داری نیست که این پدیده مدتی است گسترش یافته.» شاید شما هم بارها با دعانویس‌ها یا به

● «محمدرضا سرگلزایی- روانپزشک- iisspp@yahoo.com ● «عبدالله مروراید- A.Morvarid49@gmail.com ● «دینکگاه ۲



یک روش متفاوت در فرزندپروری

افزایش آمار طلاق، مشکلات مختلف رفتاری بیسن زوج‌های جوان و بی‌ثباتی روابط بین‌فردی، اعتیاد و سوءمصرف مواد، بیکاری، افسردگی و خودکشی بخشی از نگرانی‌هایی است که درباره افزایش آسیب‌های روانی و اجتماعی، حداقل در گروه‌های خاصی از جمعیت جوان کشورمان وجود دارد. تقریباً در زمینه اهمیت این پدیده‌ها و لزوم توجه به آنها همه متفق‌القول‌اند اما هر فرد و گروهی، دیگری را در ایجاد این پدیده‌ها مقصر می‌بیند و او را مسوول حل آن می‌داند و نتیجه آن شده که در رویارویی با این آسیب‌ها مستأصل و سردرگم مانده‌ایم. در این میان، افراد و خانواده‌ها هم اغلب ترجیح می‌دهند عوامل کلان اقتصادی و اجتماعی را باعث بروز این مشکلات ببینند و حل آن را از مسوولان و سیاستگذاران انتظار داشته باشند. بی‌تردید این عوامل کلان در بروز آسیب‌های روانی و اجتماعی تأثیری عمده دارند و باید برای آنها چاره‌ای اندیشید. به همین دلیل بسیاری توصیه می‌کنند در هر سیاست‌گذاری کلان فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... علاوه بر تأثیرات مستقیم، باید پیامدهای روانی و اجتماعی آن را نیز سنجید و نتیجه را در تصمیم‌گیری‌ها در نظر گرفت. اما در این نوشته قصد دارم اشاره کنم که آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی پدیده‌هایی پیچیده و چندعاملی هستند و رویارویی با آنها نیز مستلزم رویکردی جامع است. در واقع باید نقش عوامل مختلف را در بروز این پدیده‌ها شناخت و راهکارهایی همه‌جانبه و فراگیر را برای آن در نظر گرفت. در اینجا به یکی از این عوامل یعنی عوامل فردی و تربیتی پرداخته می‌شود.

سوالاتی که در اینجا به آن می‌پردازیم این است که جدا از تغییرات اقتصادی و اجتماعی در دهه‌های گذشته، آیا تغییری هم در ساختار خانواده‌ها و شیوه‌های فرزندپروری ایجاد شده است که بتواند بخشی از این پدیده‌ها را تبیین کند؟ یکی از اتفاقاتی که در این زمینه و در نسل گذشته رخ داده تغییر در شیوه فرزندپروری در بخش‌های زیادی از جامعه، همواره در طبقه متوسط، بوده است. در چند دهه گذشته، پدر و مادران طبقه متوسط جامعه، که اغلب خاستگاه‌شان طبقات پایین‌تر بوده و با دشواری و تحمل سختی‌ها در تحصیل و تغل‌شان توانسته بودند به این طبقه وارد شوند، می‌خواستند فرزندانشان سختی‌های آنان را تجربه نکنند. آنان که خاطره ناکامی‌های دوران کودکی و جوانی خود را داشتند، خودآگاه یا ناخودآگاه، در پی جبران سرخوردگی‌های گذشته خود در زندگی حال و آینده فرزندانشان بودند و می‌خواستند گذشته خود را در فرزندانشان دوباره، اما به شکلی دیگر، زندگی کنند. آنچه در بسیاری از این خانواده‌ها اتفاق می‌افتد این است که پدر و مادر تمام تلاش خود را می‌کنند تا فرزندانشان در رفاه باشند و تا آنجا که می‌توانند سعی می‌کنند خواسته‌های فرزندانشان را در کوتاه‌ترین زمان برآورده کنند، مبادا که احساس سرخوردگی و ناکامی آنان را به اصطلاح «مفدهای» کند. این پدر و مادرها از فرزندانشان هیچ مسوولیتی نمی‌خواهند، جز آنکه درس بخوانند، و همه مسوولیت‌های دیگر خانه را خود پدر و مادر برعهده می‌گیرند. همه تلاش خود را می‌کنند تا فرزندشان شکستی را تجربه نکند و خلاصه فرزندشان را تا سال‌ها چنان حمایت می‌کنند که گویا قرار است فضایی همچون رحم مادر را برایش فراهم کنند که هیچ ضربه و آسیب و گرما و سرمای او را ازرنه نکند. در نظام آموزشی و مدرسه هم تأکید بر «اشتباه نکردن» قرار گرفت، نه بر کسب توانایی حل مساله و یافتن راه‌حل‌هایی مناسب. این روش آموزشی باعث شده در دوران مدرسه بازار «حل‌المسائل‌ها» داغ باشد و بازار اندیشه و حل مساله کساده. آنچه در مدرسه به کودکان یاد داده می‌شد و از آنان خواسته می‌شد، نه شیوه تفکر و حل مساله بلکه به حافله سپردن راه‌حل‌های معلم یا کتاب‌های حل‌المسائل و آگویی بدون غلط پاسخ مساله بود. محصول این شیوه تربیتی و آموزشی نوجوان و جوانی است که چون شکست را تجربه نکرده، تحمل آن را ندارد و هر شکستی برایش معادل فروپاشی کامل است، نه فقط یک تجربه معمول زندگی. بنابراین هر ناکامی و شکستی ممکن است او را به سوی احساس ناامیدی، درماندگی و افسردگی پیش ببرد که چون نیمه‌خورخته پوست مشکلات و مسائل خود را حل کند، چاره‌اش را با پایان دادن به زندگی می‌بیند یا رو آوردن به مصرف موادی که او را در حالت تخذیر یا تحریکی قرار دهد که از لمس واقعیت فاصله بگیرد. او انتظار دارد همه خواسته‌هایش بلافاصله و بدون هیچ تأخیر و تعدیلی برآورده شود؛ انتظار دارد دیگران مدام به او سرویس بدهند، همه او را دوست داشته باشند و تأییدش کنند؛ و هرگونه انتقادی را حمله به کل هویت و شخصیت وی می‌بیند و آن را تحمل نمی‌کند. چنین فردی در روابط بین‌فردی و شغلی‌اش نمی‌تواند مسوولیتی بپذیرد، چرا که از آغاز این ظرفیت و توانایی، یعنی مسوولیت‌پذیری، در او شکل نگرفته و رشد نیافته است. به او هیچ وقت این فرصت داده نشده که خود را در موضع تصمیم‌گیری ببیند و بپذیرد با هر تصمیمی چیزهایی را به دست می‌آورد و لاجرم چیزهایی را از دست می‌دهد. او نمی‌تواند مسوولیت تصمیم و انتخاب خود را برعهده بگیرد و همیشه دنبال کسی یا چیزی است که او را مقصر ناکامی خود بداند و مسوول حل مشکلش. یعنی شخصیتی وابسته، خودمحور و کودکانه در فرد شکلی می‌گیرد که در بزرگسالی، و در حالی که از نظر هوشی و تحصیلی هم ممکن است وضعیت خوبی داشته باشد، باز درست مانند یک نوزاد و کودک نوپا خود را در حل مسائل و مشکلاتش ناتوان می‌بیند و چشم به خانواده و مسائل خود را حل کند، چاره‌اش را با پایان دادن به زندگی کوچک بوده، نیازهایش هم محدود بوده؛ اما طبیعتاً زمانی می‌رسد که خانواده به دیگر توانایی برآوردن خواسته‌ها و نیازهای او را ندارد. این فرد اگر بخواهد شغلی داشته باشد، انتظار دارد با کمترین تلاش و در زودترین زمان، به بیشترین بهره و جایگاه برسد؛ و اگر چنین نشود، یا اصلاً کارش را شروع نمی‌کند یا آن را ادامه نمی‌دهد. به همین خاطر این افراد اغلب سابقه‌ای از بیکاری‌های طولانی و بی‌ثباتی شغلی دارند. در رابطه با دیگران هم همین طور انتظار دارد همه و در هر شرایطی او را تأیید کنند و بی‌قید و شرط دوستش داشته باشند. حتی برای دیگران و مسوولیتی برای خود قائل نیست و اگر اطرافیان و مثلاً همسرش نتخواهد یا نتوانند مدام به او سرویس بدهند، سرخورده و افسرده می‌شود. این افراد رابطه‌هایی وابسته برقرار می‌کند و همیشه ترس از طرد شدن و تنهایی دارد. رابطه‌ها برای این فرد وسیله و روشی برای زندگی بهتر یا احساس آرامش و لذت نیست، بلکه یک ضرورت و لازمه حیات است. او در رابطه‌هایش چنان وابسته است که نمی‌تواند خود را مستقل و روی پای خود تصور کند. قطع یک رابطه برایش در حکم نبود اکسیژن برای تنفس است و معناد و وابسته به رابطه است. به همین خاطر او در رابطه‌هایش همیشه اضطراب دارد و بیش از آنکه احساس آرامش و لذت کند، ترس و انتظار جدایی و طرد شدن دارد. مدام نگران است که دیگری به او ترجیح داده شود، در رابطه‌اش شکاک و بی‌اعتماد است؛ و آنچنان به طرف مقابلش می‌چسبد و می‌خواهد کنترلش کند که اتفاقاً ممکن است این همه متوقع بودن و چسبندگی در شخص مقابل به اصطلاح «احساس خفگی» ایجاد کند و بخواهد از این رابطه خارج شود. حتی اگر این اتفاق هم نیفتد خود او هر نشانه‌ای از دور رفتار و گفتار فرد مقابلش به این معنا تعبیر می‌کند و معنای مثبت خودش، آگاهانه یا ناخودآگاه، رابطه‌هایش را به طور پیشگیرانه قطع کند یا به دلیل همین احساس ناامنی نتواند در یک رابطه سرمایه‌گذاری روانی و عاطفی مناسب کافی داشته باشد و مثلاً روابط متعددی را شکل بدهد. به این ترتیب، روابط بین‌فردی و عاطفی این افراد هم، مانند سابقه شغلی‌شان، بسیار بی‌ثبات و ناپایدار و آشفته خواهد بود. با این توضیحات می‌توان تأثیر این شیوه فرزندپروری را بر شکل‌گیری نوع خاصی از شخصیت دید که شدیداً در معرض آسیب‌های ذکرشده در آغاز این نوشته هستند.

اما مشکل دیگر تربیت فرزندان چگونه می‌تواند باشد که باعث شکل‌گیری شخصیت وابسته و خودمحور و نبالغ در آنان نشود؟ حالت دیگر آن است که پدر و مادر در سیر رشد کودک و متناسب با توانایی‌های فرزندشان در هر مرحله و سنی، تدریجاً مسوولیت‌های متناسب را به او واگذار کنند، در خانواده شرایطی ایجاد شود که کودک بتواند به‌تدریج خودش شرایط را بسنجد و تصمیم بگیرد، و خودش مسوولیت این انتخاب و تصمیم را برعهده بگیرد، به او اجازه داده شود تا گاهی اشتباه کند و شکست بخورد و عواقب این اشتباه و شکست را بچشد و خود به گردن بگیرد. در مدارس به جای جواب مساله، توانایی حل مساله به او آموخته شود و از او خواسته شود. خانواده‌ها تعویق در ارضای خواسته‌ها یا تعدیل آنها را به کودک بیاورند و از او بخواهند، نه اینکه بخواهند در اولین فرصت و با تمام توان‌شان نیاز و خواسته‌اش را برآورده کنند. اینها روشی متفاوت را در فرزندپروری نشان می‌دهد که نتیجه‌اش آن است که به کودک این فرصت داده می‌شود که ظرفیت مسوولیت‌پذیری را در خود شکل بدهد و به مسوولیت‌های خود و حقوق دیگران واقف باشد و بتواند معیارها و ارزش‌های اخلاقی را درونی کند. به عبارتی، در این شرایط به کودک امکان رشد و بالندگی شخصیت داده می‌شود و در این صورت می‌توان انتظار داشت که این فرد در رویارویی با شرایط بیرونی و نقش‌های مختلف خود در زندگی بتواند به منافع درازمدت‌تر در زندگی خود فکر کند و رویکردی کارآمدتر و مفیدتر را در پیش بگیرد.

هدف این نوشته نفی تأثیرگذاری شرایط کلان اقتصادی - اجتماعی یا کم‌اهمیت دانستن آنها نیست بلکه همان‌طور که گفته شد، تأکید بر آن است که در بررسی و چاره‌جویی برای پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی نمی‌توان تنها الگویی از بالا به پایین را در نظر گرفت. آسیب‌های اجتماعی و پدیده‌های فرهنگی موضوعاتی پیچیده هستند که عوامل گوناگون در سطوح مختلف بر آن تأثیر می‌گذارند و برای مواجهه با آنها هم باید رویکردی همه‌جانبه‌تر و جامع‌تر در پیش گرفت. در این نوشته به طور خاص به یکی از این عوامل، یعنی شیوه‌های فرزندپروری و اهمیت آن مختصراً اشاره شد.